انحرافات مناسك حج در عصر جاهليت

محمد علي عادلي مقدم

مقدمه:‌

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدي لِلْعالَمينَ)‏.1

كعبه نخستين خانه‌اي است كه براي عبادت مردم بنا شد و اوّلين مركزي است كه مسلمانان را به خود فرا خواند.

واژة «لِلنَّاس» دلالت بر همگاني بودن اين خانه دارد و بدين معنا است که مخصوص گروه و قوم خاصي نيست.

و تعبير از پايگاهِ کعبه به «بكّه» كه به معناي «ازدحام و تراكم جمعيت» است، نشان مي‌دهد كعبه، محوري است که مردمان، از هر سوي عالم، در گسترة زمان، به آنجا مي‌آيند و بر اثر انبوهي و ازدحام جمعيت، به «بكّه» شهرت يافت.

هنگامي‌كه كعبه قبلة رسمي مسلمانان شد، يهوديان بر آشفتند كه: چگونه عنوان قبله از بيت المقدس به كعبه انتقال يافت؟! وحي آمد كه: پيشينة كعبه بيش از ديگر بناهاي عبادی است و كعبه نخستين خانه براي عبادت بندگان خدا است2 و اينجا بود که باور و اعتقاد به حج و عمل به مناسك آن، در تمام ادوار تاريخ پيچيد تا آنجا كه تاريخِ سال‌ها را با معيار حج تعيين مي‌كردند، همان‌طوركه در آيات شريف قرآن، در ماجراي حضرت موسي و شعيب علیهما السلام از «هشت سال» به «هشت حج» تعبير شده است؛ (عَلي‏ أَنْ تَأْجُرَني‏ ثَمانِيَ حِجَجٍ‏).3

از نگاه قرآن کريم اين نكته قطعي است كه ابراهيم به مكه آمد وكعبه را تجديد بنا کرد و اين يادگار و مرام او است و از آنجا که فرزندش اسماعيل از قبيلة جُرهم (كه نخستين ساكنان مكه، پس از هاجر و اسماعيل بوده‌اند) همسر برگزيد و فرزندان اسماعيل خدمات فراواني به اعراب کردند، عرب‌ها براي مكه احترامي ويژه قائل شدند و پيرو دين ابراهيم علیه السلام گرديدند.

حتي ملّت‌هاي ديگر؛ مانند هندي‌ها و صابئي‌ها از ايرانيان و نيزكلدانيان و يهود و نصاري احترام كعبه را داشتند،4 تا آنجا که ايرانيان معتقد بودند روح هرمز در كعبه حلول كرده است!

حج، يعني قصد و آهنگ اماكن مقدس و اين عمل از دير زمان در ميان اقوام سامي رايج و جزو شعائر بوده است و كلمة «حجاز» لغتي سامي است5 و در ميان عرب نيز مرسوم بوده است.

طبق نوشتة كلبي: قبيلة «ازد» براي حج به مكه مي‌رفتند و قريش به قصد زيارت بت عزّي حج مي‌‌گزاردند و حج قبيلة مذحج عبادت بت يغوث بوده و قبايل قضاعه و جذام و اعراب ساكن شام به محل قيصر حج مي‌کردند.6

از امام صادق علیه السلام نقل شده كه فرمود: «دين پيشين عرب، به دليل وجود بعضي از سنتهاي ابراهيم؛ همچون ختنه، كفن و دفن ميّت، ازدواج نكردن با محارم، حج بيت‌الله‌الحرام و چيزهاي ديگر، برتر از دين مجوس بوده است.»7

«ابراهيم» و «كعبه» و مسائلي كه در ارتباط با شريعت ابراهيمي است، در يادگارهاي شعري و غير شعري عرب مشهود بوده است.

بنابر اين، آنچه از نظر اعتقادي در اين شبه جزيره، پيشينة تاريخي دارد، اعتقاد به توحيد و عمل به مناسك حجّ ابراهيمي است، اما اين اعتقاد به مرور زمان به انحراف كشيده شد.

ريشة بسياري از سنت‌ها در ظاهر باقي بود، ليکن شكل آن دستخوش تحريف و چندگونه شده بود. در هر صورت اعتقاد به آن‌ها همچنان وجود داشت و اعراب به آن پايبند بودند و مناسك حج به صورت تحريف شده مرتب انجام مي‌شد.

در اين نوشتار، پس از بررسي علل تاريخي انحراف از دين و مناسك حج ابراهيمي در عصر جاهليت، به انحرافات موجود در مناسك حج قبل از اسلام و اصلاح آن توسط پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم به صورت اختصار پرداخته مي‌شود:

علل انحراف اعراب از دين و مناسك حج ابراهيمي

1. نا آگاهي و جهل به احکام

جهل و ناآگاهي و نبود دانش به فلسفة وجودي احكام و مناسك حج، سبب رخنة عقايد شرك‌آلود در آنان‌ شد:

(وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْم‏).8

«آن‌ها غير خدا، چيزهايي را مي‌پرستند كه پروردگار هيچ دليلي براي آن‌ها نازل نكرده است و چيزهايي كه علم و آگاهي به آن ندارند.»

(وَ جَعَلُوا لِلهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنينَ وَ بَناتٍ بِغَيْرِ عِلْم‏)9

«آنان براي خداوند شريك هايي از جن قرار دادند، در حالي كه آنان خود آفريدة خدا هستند و براي خدا پسران و دختراني به دروغ و از روي جهل ساختند.»

واژة «جاهليت» از ريشة جهل است، ولي از كتب لغت بر مي‌آيدكه مراد ازآن، تنها ناداني نيست، حماقت و سفاهت و بي‌خردي را نيز در بر مي‌گيرد.10 هميشه جهل در مقابل «علم» نيست، بلكه نقطه مقابل «عقل» و «منطق» است.11 قرآن كريم نيز جاهل را پيوسته به معناي نادان نمي‌داند و از برخي آيات استفاده مي‌شود كه هر انسان متكبّر و خود رأي جاهل است.12

در قرآن چهار بار واژة «جاهليت» به كار رفته كه عبارت‌اند از:‌

الف) پيروي از حكم و حكومت ناحق و رفتار خلاف قانون الهي و مبتني بر هوا و هوس و روي گرداني از دستورهاي الهي، كه مورد نهي قرار گرفته است؛ ( أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ). 13

ب) بي‌توجهي به وعده و وعيدهاي الهي و بد انديشي دربارة افعال خداوند، كه دربارة گروهي از ياران پيامبر است. آنان كه با اكراه و نفاق در جنگ اُحُد شركت كرده بودند؛ (يَظُنُّونَ بِاللهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ اْلأَمْرِ مِنْ شَيْ‏ءٍ قُلْ إِنَّ اْلأَمْرَ كُلَّهُ لِله‏...).14

ج) بي‌پروايي زنان در جامعه و نماياندن زيور و آرايش‌هاي زنانه، كه در هشدار به زنان پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم و جلوه‌گري آنان است؛ ( وَ قَرْنَ في‏ بُيُوتِكُنَّ وَ لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ اْلأُولي وَ...)15

و كلمة «تبرج» به معناي ظاهر شدن در برابر مردم است، همان طور كه برج قلعه براي همه هويدا است. 16

اين واژه اگر دربارة زنان استفاده شود، به معناي خويشتن آرايي و ظاهر كردن زيبایي‌ها و محاسني است كه بايد بپوشانند.

د) تأكيد بر خواسته‌هاي نابجا، تعصب دربارة آگاهي‌هاي ناچيز و جانبداري بي‌دليل از اعتقادات و انديشه‌ها؛ ( إِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا في‏ قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ...). 17

به يقين، جهالت ريشة تمام انحرافات در تاريخ بوده است.

از مصاديق جهالت، تقليد كوركورانه است كه نقش مهمي در انحراف مناسك حج و دين ابراهيم علیه السلام داشته است.

2. مسافراني که از مکه بر مي ‌ گشتند

بنابر نقل کلبي، يكي ديگر از عوامل مهم كه موجب انحراف از دين و مناسك حج ابراهيمي شد، اين بود كه هر مسافري وقتي از شهر مكه خارج مي‌شد، سنگي از سنگ‌هاي حرم را همراه خود مي‌برد و هرجا كه توقف مي‌كرد، آن را بر زمين مي‌نهاد و مانند طواف كعبه، برگرد آن طواف مي‌کرد؛ اين عمل به دليل اعتقاد آنان به كعبه و حرم بود. آنان كعبه را محترم مي‌شمردند و آيين حج و عمره را به جا مي‌آوردند. پس از آن، رفته رفته اين عملِ آنان، تبديل به پرستش شد و آن‌ها آيين سابق خود را فراموش كردند و دين ابراهيم و اسماعيل علیهما السلام را دگرگون ساخته، بت پرست شدند.18

3. علماي سلف

تنزيهي‌كه علماي سلف براي خدا قائل شدند، سبب انحراف ايشان از دين توحيدي گرديد. آن‌ها خدا را از هر چيزي منزّه مي‌‌شمردند و به مردم نيز مي‌آموختند. وقتي ديدند مردم قائل به تعطيل شدند، براي آن‌ها بت‌هايي ساخته، به پرده پوشاندند و با سجود خود، در مقابل آن‌ها تعظيم كردند تا به واسطة آن‌ها از خدايي كه بر آن‌ها غايب است ياد كنند.19

4. احترام به بزرگاني که از دنيا مي رفتند

عامل ديگري كه سبب انحراف از دين و پيدايش بت پرستي شد، احترامي بود كه براي بزرگان از اموات قائل مي‌شدند. وقتي يكي از آنان مي‌مرد، اقوامش به ياد وي مجسمه‌اي مي‌ساختند ويادش را گرامي مي‌داشتند و نسل آن‌ها، پس از سال‌ها گمان مي‌كردند كه اين‌ها خدايان آن‌ها هستند.20

5 . امتيازخواهي ‌ هاي طايفه ‌‌ اي

اختلافات و امتيازخواهي قبيله‌اي در ميان اعراب، سهم بزرگي در ترويج پيدايش مناسك حج و انحرافات اعتقادي داشته است. استمرار جنگ و درگيري ميان قبايل، سبب پيدايش فرهنگي شدكه مهم‌ترين نمودش جدا كردن قبايل از يكديگر بود. بر پاية اين فرهنگ، قبايل سعي داشتند هر شرافت و افتخاري را از آنِ خود بدانند و قبيلة مقابل را از بين ببرند. كم كم اين اختلافات تا آن‌جا گسترش يافت كه توحيد را در معرض دگرگوني قرار داد و زمينه را به‌گونه‌اي ساخت که هر قبيله‌اي خدايي و احكام و مناسك خاصي داشته باشند؛ توضيح اين مطلب در بحث «انحرافات مناسك» خواهد آمد.

6 . برخي از اشخاص

افرادي در رواج بت پرستي و انحراف از دين توحيدي ابراهيم علیه السلام نقش مهم داشتند؛ مانند عمرو بن لحيّ. وي که اشاعة شرك و بت پرستي را با شعار توحيدي حج در تضاد مي‌ديد و آن را مانعي در پذيرش و استقبال مردم از بت پرستي مي‌دانست، در صدد تغيير شعار حج برآمد و جمله اي به پايان آن افزود:‌

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِلاَّ شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».

«خدايا! دعوت تو را اجابت نمودم... اي كسي كه شريك نداري جز شريكي كه او متعلق به تو است و تو مالك او هستي و او مالك چيزي نيست!»21

عمرو بن لحيّ، رييس قبيلة «خزاعه» بود. او که در مكه قدرت و نفوذ بسيار داشت و متولّي كعبه بود، سفري به شام كرد و در آن جا گروهي از «عمالقه» را ديد كه بت مي‌پرستند. وقتي از علت پرستش بت‌ها پرسيد، آن‌ها گفتند: اين‌ها براي ما باران نازل مي‌كنند و به ما ياري مي‌رسانند. عمرو از آن‌ها بتي را تقاضاکرد و آن‌ها بت «هبل» را به وي دادند. او هبل را به مكه آورد و در كعبه نصب كرد و مردم را به پرستش آن فرا خواند.22

نمونه ‌ هايي از تحريفات در مناسك حج قبل از اسلام:

1. ميقات در عصر جاهليت

در دوران جاهليت، ميقاتي وجود نداشت، وقتي حاجيان به مکه نزديك مي‌رسيدند، سرها را ‌تراشيده، جامه‌ها از تن بيرون مي‌كردند و بدن‌هاي خود را مي‌شستند و پارچه‌هايي بلند به صورت عبا به خود مي‌پيچيدند، آن گاه به طواف مي‌پرداختند.23

مردم يثرب دركنار بت «منات» كه در راه مكه‌ يثرب و دركنار دريا بود، محرم مي‌شدند.24

در كافي روايات زيادي نقل شده كه مواقيت معين را پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم تعيين و احرام از آن جا را واجب کردند:

«عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام : الإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِيتَ خَمْسَةٍ وَقَّتَهَا رَسُولُ‌اللهِصلی الله علیه و آله و سلم لاَ يَنْبَغِي لِحَاجٍّ وَ لاَ لِمُعْتَمِرٍ أَنْ يُحْرِمَ قَبْلَهَا وَ لاَ بَعْدَهَا ... وَ لاَ يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَرْغَبَ عَنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم».25

ميقات، محل قرار و وعدگاه عبد است كه خود را براي حضور در دربار معبود آماده كند. براي كسي كه قصد ورود به حرم را دارد، عبور از ميقات، بدون احرام جايز نيست؛ همان‌طوركه قبل ميقات نيز احرام جايز نيست مگر با نذر.

پيامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم براي مناطق مختلف، ميقات‌هايي را وضع و تعيين کرد، با اين كه مردم بعضي از مناطق هنوز مسلمان نشده بودند و يا بنا به فرمايش امام صادق علیه السلام هنوز شهرهاي رسمي و معروف عراق به وجود نيامده بود؛ «فَإِنَّهُ وَقَّتَ لأَهْلِ الْعِرَاقِ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ عِرَاقٌ».26

«إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَغْرِبِ الْجُحْفَةَ، وَ هِيَ عِنْدَنَا مَكْتُوبَةٌ مَهْيَعَةُ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ وَ وَقَّتَ لأَهْلِ نَجْدٍ الْعَقِيقَ وَ مَا أَنْجَدَتْ». 27

میقات احرام براي كساني قرار داده شد كه قصد ورود به حرم را دارند تا كرامت حرم كه به وسيلة مسجد الحرام حاصل شده و آن كرامت نيز به وسيله كعبه پديد آمده، حفظ شود؛ زيرا احرام در ميقات براي ورود به حرم، مانند نماز تحيت مسجد است كه براي حفظ كرامت مسجد قرار داده شده، با اين تفاوت كه تحيت مسجد مستحب است، ولي احرام واجب.28

2. لباس احرام در عصر جاهليت

در دوران جاهليت، طواف با لباسي خاص انجام مي‌شد و آن، از سوي اهالي مكه تأمين مي‌گرديد. آلوسي احرام را از عادات عرب مي‌شمارد. 29

در دورة جاهليت مردم مي‌پنداشتند طواف خانة خدا بايد در لباسي باشد که پاك است و از قريش گرفته مي‌شود! بنابر اين، اگر قريش به کسي لباس احرام نمي‌داد، او ناگزير بايد برهنه طواف مي‌کرد.30

عقيده‌اي برآن بود که لباس احرام بايد لباس «حُمس» باشد. بت پرستان قريش پس از آن‌كه زعامت كعبه و رياست مكه را از چنگ خزاعه و يمني‌ها درآوردند، خود همه‌كاره شده، كم كم با ايجاد بدعت‌ها و جعل احكام، براي خود امتيازاتي قائل شدند؛ از جمله گفتند: ما از نسل اسماعيل و اهل حرم و نگهبانان و متولّيان كعبه و ساكنان مكه هستيم. هيچ يك از قبايل عرب مقام و منزلت ما را ندارند. پس بايد اعمال و مناسك حج ما با ديگران تفاوت داشته باشد؛ از جمله تفاوت‌ها اين بودکه بايد لباس «احرام» مخصوص باشد كه بعدها به لباس حُمس شهرت يافت. (حُمس، به ضمّ حا و سكون ميم، جمع احمس است؛ به معناي شدت، تفاخر و شجاعت). اگركسي آن لباس خاص را نداشت و با لباس‌هاي ديگري طواف مي‌كرد، بايد به طور حتم پس از پايان طواف آن لباس‌ها را دور مي‌انداخت، نه خود از آن استفاده مي‌كرد و نه ديگران. كه به ثياب لَقَي معروف شد. اگر كسي لباس حمس نداشت يا نمي‌توانست تهيه کند و يا نمي‌خواست از لباس خود صرف نظر كند، بايد برهنه طواف مي‌كرد.

قبايل مختلف عرب، براي اينکه آن‌ها نيز از طبقة ممتاز باشند و با بقية مردم فرق کنند، به عناوين مختلف سعي مي‌كردند خود را «اهل حرم» جا بزنند، يا فاميل وهم‌پيوند قريش‌ محسوب کنند. بالأخره با گذشت چند سال، اكثر قبايل بت پرست‌كه برخي از مناسك حج را آميخته با بت‌پرستي انجام مي‌دادند، «حمس» به شمار مي‌آمدند. به دنبال همين ماجرا است كه اكثر افراد مرد و زن چون لباس مخصوص حمس نداشتند و از سويي نمي‌خواستند لباس‌هاي خود را به دور بيندازند و نيز طبع پرهوس زنان و مردان جوان كه مايل بودند پيكر عريان خود را به منظور تحريك شهوت جنسي مخالف نشان دهند، برهنه و لخت مادرزاد طواف مي‌كردند.31

استاد رشيد جميل مي‌‌نويسد:

عرب در عصر جاهليت سه گروه بودند:

الف) گروهي را «حلّ» مي‌گفتند و آنان کعبه را عريان طواف مي‌كردند.

ب) طايفه‌اي ديگر با لباس شخصي طواف مي‌كردند كه آنان را «حُمس» مي‌ناميدند.

ج) طايفة سوم کساني بودند که در طواف رسمي ميانه داشتند؛ به اين معنا كه احرام را چون حل به‌جا مي‌آوردند و عريان طواف نمي‌کردند و از حُمس لباس به عاريه نمیگرفتند و از در خانه‌ها داخل مي‌شدند و بدعت زنده به گور كردن دختران را نيز نداشتند و در وقوف عرفه چون حلّ شركت مي‌كردند و خلاصه مانند حل حج مي‌گزاردند.

لباس احرامي‌كه در عصر جاهليت رسميت داشت، برخلاف فلسفة تشريع احرام آيين ابراهيم علیه السلام بود.

لباس احرام، يك رنگ شدن از رنگ‌ها و نشانه‌ها و يكي شدن از تعدّدها و مَحرم حريم معبود يكتا است.

احرام، افكندن لباس ظاهر كه منشأ اشتباه و التباس است و پوشيدن جامة بي‌نشان، يك رنگ كه نمايشگر جامة روح مطهّر كه حاوي ايمان و اعتقاد و اخلاق پاك و برائت از هر نوع دوگانگی است، مي‌باشد.

3 . تلبيه در عصر جاهليت

هر يك از قبايل عرب، ذكر تلبية خاص داشت؛ مثلا قبيلة نزار مي‌گفتند:

«لَبّيْكَ اللّهُمّ لَبّيْكَ، لَبّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَك، إلاَّ شَرِيكَ هُوَ لَك، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».

و خدا را در ضمن تلبيه، يگانه مي‌شمردند، ولي شريك مي‌كردند با او خدايان خويش را.

طايفة «عك»، چون به عنوان حج بيرون مي‌رفتند، دو غلام سياه از غلامانشان را جلو مي‌انداختند و آن دو پيشاپيش سواران ايشان بودند و در تلبيه مي‌گفتند: « عكّ إليك عانية، عبادك اليمانية، كيما نحجّ الثانية»؛ «قبيلة عك، با رنج به سوي تو روي آورده‌اند، آنان بندگان يمني تو هستند تا دوباره حج بگزاريم.» به همين ترتيب هر قبيله‌اي براي خود تلبيه‌اي داشتند.

بنا بر نقل يعقوبي، پيدايش اقسام تلبيه در طول تاريخ، از اينجا ناشي شده است.

بر كوه صفا بتي به نام «مجاور الريح» و بر كوه مروه بتي به نام «مطعم الطير» نصب كردند و چون اعراب براي زيارت خانه مي‌آمدند و اين بت‌ها را مي‌ديدند، از قريش و خزاعه جويا مي‌شدند و آن‌ها در جواب مي‌گفتند: اين‌ها را پرستش مي‌كنيم تا ما را به خدا نزديك كنند. پس اعراب كه آن‌ها را ديدند، بت‌هايي گرفتند و هر قبيله براي خود بتي قرار داد و این بت‌ها را عبادت مي‌كردند تا به گمان خود به خدا نزديك شوند.

بت طايفة كلب بن وبره و چند طايفه از قضاعه، «ودّ» بود كه آن را در دومة الجندل نصب كرده بودند.

براي قبيله‌هاي حمير و همدان «نسر» در صنعا نصب شده بود. براي كنانه «سواع» و براي غطفان «غزّي» و برای هند و بجيله و خثم «ذوالخصله» و براي طي «فلس» كه در حبس نصب شده بود، و براي ربيعه و أياد «ذوالكعبات» در سنداد عراق، و براي ثقيف «لات» كه در طائف نصب شده بود، و براي اوس و خزرج «منات» كه در فدك در كنار دريا نصب شده بود و براي دوس بتي بود كه آن را «ذوالكفيّن» مي‌گفتند و بني بكر بن كنانه را بتي به نام «سعد» بود و قومي از عذره بتي به نام «شمس» داشتند و أزدن را بتي بود به نام «رِئام».

پس عرب هرگاه مي‌خواستند به زيارت كعبه بروند، افراد هرقبيله نزد بت خود مي‌ايستادند و نزد آن نيايش مي‌كردند، سپس تا ورودي مكه تلبيه مي‌گفتند و تلبيه‌هاي ايشان مختلف بود.32 اعراب قبل از اسلام، هنگام طواف «لَبّيْكَ يَا لاَت»، «لَبّيْكَ يَا مَنَات» و... مي‌گفتند. در اسلام، آن عبارت به اين شكل تغيير يافت: «لَبّيْكَ اللهُمَّ لَبّيْكَ...».

تلبيه در اسلام، زاري و عجز و لابه به درگاه خداي واحد و بانگي خيره كننده بر ضدّ هر نوع شرك جلي و خفي است. بنابراين، براي غير خداي سبحان ظهوري نمي‌ماند تا كسي بدو پناه برد و قدرتي براي غير خداي سبحان نيست تا كسي به آن چنگ زند، بلكه در آن جا ولايت مطلقه از آن خداوند است.

حج با لبيك ويژة خود، چه كوتاه و آهسته و چه بلند و آشكار، طرد كنندة هر جاهليتي است كه بوده و هست و درهم شكنندة هر بت جاهلي است كه تراشيده مي‌شود و كوبندة هرگونه باطل قديم وجديد است. بنابراين، حج شفابخش دل‌ها از بيماري‌هاي شرك آلود؛ همچون ريا و هوا و بخل و خودپسندي است.33

در تلبية اسلام، روح توحيد و يكتاپرستي حاكم است كه مسلمانان پس از احرام آن را اعلام مي‌کنند و هر نوع شرك و دوگانگي را طرد مي‌سازند و در واقع نوعي برائت و تبرّي جستن از هر چه غير خدا است:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ، لاَ شَرِيكَ لَكَ».

4. ‌ طواف در عصر جاهليت:

در دوران جاهليت، مردم پيرامون كعبه طواف مي‌كردند اما عبادت آن‌ها سوت كشيدن و كف زدن بود. قرآن مي‌فرمايد:

(وَ مَا كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ). 34

«و اگر به نماز خود اظهار نظر كنند، نمازشان جز سوت كشيدن و كف زدن گرد بيت (خانه) نباشد، پس (به كيفر اين كردار ناپسند) بچشيد عذاب و شكنجه را به آنچه انكار مي‌كرديد.»

اگر در كنار كعبه به زمزمه و نماز بايستند، سوت مي‌كشند. اگر تكبیر بگويند، كف مي‌زنند؛ زيرا تكبير و زمزمه شرك آلود بيان انساني نيست بلكه صفير و سوت است.

نيايش درحين طواف، مكاء و تصديه بود؛ مكاء به معناي صيفركشيدن و سوت زدن است. مكاء نام مرغي است كه آوازش صفيري طولاني است. تصديه نيز كف زدن و غوغا كردن است.

عرب جاهلی وقتي به صد قدمي كعبه مي‌رسيد، به مكاء و تصديه آغاز كرده و همچنان ادامه مي‌داد تا در گرد خانة كعبه طواف آن‌ها پايان پذيرد.35

قريش در ضمن طواف كعبه سرودي داشتند كه هشام كلبي آن را نقل كرده است:

«وكانت قريش تطوف بالكعبة وتقول: واللاّت والعزّی ومناة الثالثة الأخری! فإنهنّ الغرانيق العلی وإنّ شفاعتهنّ لترتجی! كانوا يقولون: بنات الله \_ عزّ وجلّ \_ عن ذلك! وهنّ يشفعن إليه». 36

«قريش در ضمن طواف كعبه مي‌گفت: سوگند به لات و عزّي و به منات سوّمين آنان كه آن‌ها كلنگ‌هاي عالم بالا هستند و شفاعت آن‌ها ماية اميد است.»

كساني‌كه با اسرار حج آشنا نیستند، پيرامون كعبه‌اي طواف مي‌كنند كه مشركان هم در جاهليت آن‌گاه كه بتكده بود، زياد طواف كرده‌اند و پس از آن نيز افراد تبهكار برگرد آن بسيار گشته‌اند. هم اكنون نيز زائري كه توجهي به سرّ طواف ندارد، ممكن است حتي در آن حال مرتكب معصيت شود.

5 . صفا و مروه در عصر جاهليت

قبل از ظهور اسلام سعي ميان صفا و مروه جزو مناسك حج بوده است.

تنها مردم يثرب كه در كنار بت منات محرم مي‌شدند، فاصلة بين صفا و مروه را (كه مي‌بايست هفت بار سعي كنند) طي نمي‌كردند.37 ولي قبيلة جُرهم دو مجسّمة سنگي به نام «اساف» بالاي كوه صفا و «نائله» بالاي كوه مروه نهاده بودند و اعراب جاهليت معتقد بودند كه اين دو مجسمه مرد و زن بدكاره‌اي بوده‌اند و روزي درون كعبه مرتكب عمل فجور شدند. خداوند آن دو را به صورت سنگ مسخ كرده و اين دو مسجمه را براي عبرت مردم و انتقام الهي بر فراز كوه‌هاي صفا و مروه قرار دادند.

بعدها اين دو مجسمة سنگي در رديف معبودان قرار گرفت و اعراب زمان جاهليت هنگام سعي به هر يك از اين دو كوه كه مي‌رسيدند به عنوان تيمّن و تبرّك مسح مي‌كردند و قرباني‌هايي را پيش آن دو بت ذبح مي‌كردند.

پرهيز از سعي بين صفا و مروه، به‌گونه‌اي بود كه پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم در عمرة القضاء شرط كرد كه اين دو بت را از بالاي دو كوه صفا و مروه بردارند. از اين رو بت‌پرستان هنگام مناسك و مراسم حج و عمرة مسلمانان، آن دو را بر مي‌داشتند.

اين وضع تا زمان فتح مكه در سال هشتم هجري ادامه داشت و به فرمان پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم اين دو بت را شكستند و در عين حال مسلمانان از سعي ميان صفا و مروه اكراه داشتند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده كه فرمود: يكي از مسلمانان صدر اسلام، با اين استدلال كه چون بالاي اين دو كوه قبلاً بت بوده و پس از آن هم بت نصب مي‌كنند، من سعي نمي‌كنم. در اين مورد از پيامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم پرسيدند: آيه شريفة: (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا). 38 براي رفع اين اكراه نازل شد و سپس مسلمين به امر پروردگار اين عمل عبادي را انجام دادند.

صفا و مروه همچون ساير اماكن و مناسك حج جزو علائم عبادي است: ‌(إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ الله‏...).

سعي ميان صفا و مروه در اسلام با نيت خالص براي خداوند و نفي هرگونه شرك و بت پرستي و هدفي خاص صورت مي‌گيرد.

سعي زائر آن‌گاه كه رو به جانب صفا دارد اين است كه خود را تصفيه كرده، از صفاي الهي برخوردار شود و وقتي كه به سوي مروه مي‌رود، سعي مي‌كند مروت و مردانگي به دست آورد، زيرا مروه رمز مروت و مردانگي و صفا نشانة تصفيه و تهذيب روح است.

هاجر علیها السلام براي رسيدن به آب، در سعی خود، هفت بار از صفا به مروه رفت و از مروه به صفا آمد و ذكر «هَلْ بِالْبَوَادِي مِنْ أَنِيس»‏ بر لب داشت تا آبي براي نوزادش بيابد. بر اثر دعاي حضرت ابراهيم علیه السلام هنگام اسكان و ترك همسر و فرزندش در سرزمين حجاز و نيز سوز و نيايش مادرانة هاجر، از زير پاي اسماعيل چشمة آب (زمزم) جوشيد و همچنان پس از گذشت هزاران سال مي‌جوشد، شايد سرّ اين كار ـ همان گونه كه بيان شد ـ آن است كه انسان به صفا برسد و به مروت و مردانگي بار يابد. انسان جوانمرد دست به سوي كار ذليلانه دراز نمي‌کند. 39

6 . رفتن به عرفه در عصر جاهليت

وقوف در عرفات و افاضه به مشعر الحرام، مخصوص غير اهل حرم بود و قريش و طوايف مجاور حرم يا وابستگان به قريش از اين وقوف و افاضه معاف بودند.

هر قبيله‌اي در عرفه موقفي خاص داشت كه اكنون جز نام چند موضع بر جاي نمانده است. وحدت صفوف حاجيان در اسلام، بي‌هيچ امتياز و موضعي خاص سبب شد تا اسامي آن مواضع از ياد برود.

حج در روزگار جاهليت، از ساعات اولية روز نهم ذي حجّه، نزديک غروب خورشيد آغاز مي‌شد. پيش از آن، كساني كه قصد تجارت داشتند، در ماه ذي قعده در بازار عُكاظ گرد مي‌آمدند و به مدت بيست روز به خريد و فروش مي‌پرداختند. پس از انقضاي اين ايام، روانة بازار مَجَنّه مي‌شدند و تا پايان ماه در آن جا به داد و ستد مي‌پرداختند. چون هلال ذي حجه پديدار مي‌شد، به ذي المجاز مي‌رفتند و هشت روز نيز در آن جا به داد و ستد مشغول مي‌شدند.

روز نهم، منادي بانگ بر مي‌آورد:

«تروُّوا بِالماَءِ لأَنَّهُ لاَ مَاءَ بِعَرَفَةَ وَلاَ بِمُزْدَلِفَة».

«از آب به اندازه برگيريد كه در عرَفه و مُزدلفه آبي نيست.»

اين روز را به همين مناسبت «ترويه» گفته‌اند. در روز ترويه، موسم بازارهاي حج جاهلي پايان مي‌يافت.

حجاج در روز نهم ذي حجه وارد عرفه مي‌شدند. و بنابر نقل جاحظ، لباس خاص حج بر تن مي‌كردند: «وكانت سيماء أهل الحرم إذا خرجوا من الحرم إلی الحلّ في غير الأشهر الحرم أن يتقلّدوا القلائد ويعلّقوا عليهم العلائق و إذا أوذم أحدهم الحجّ تزيا بزيّ الحاج». 40

چهرة اهل حرم، هنگامي‌كه در غير ماه‌هاي حرام، از احرام بيرون مي‌آمدند، آنسان بود كه بر خود گردن آويز مي‌افكندند و كمربند مي‌بستند، ولي هرگاه حج بر يكي از آنان واجب مي‌شد، خود را به لباس حاج مي‌آراست.

مشركاني كه در عرفه وقوف مي‌كردند برخلاف سنت ابراهيمي، پيش از غروب خورشيد، از عرفات به سوي مزدلفه (مشعر) كوچ مي‌كردند.41 اما پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم براي بطلان اين روش ضدّ ابراهيمي، پس از غروب خورشيد از عرفات كوچ كرد.42

قبيلة قريش در دوران جاهلي و آغاز اسلام، در عرفات وقوف نمي‌كردند؛ زيرا معتقد بودند كه اهل حرم هستند و بايد بر خلاف ساير مردم در داخل حرم وقوف نمايند، ولي خداوند فرمان داد همه بايد در عرفات وقوف داشته باشند.

پيامبر كه خود از قريش بود در عرفات، وقوف و از آن جا به مزدلفه كوچ‌كرد.43

اهميت وقوف در عرفات تا آن جا است كه گفته اند: «الْحَجُّ عَرَفَة». يا «الْحَجُّ عَرَفَات» .44

7 . مشعر در عصر جاهليت

امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسشي كه معاوية بن عمّار از آن جناب كرد، فرمودند: در جاهليت وقتي مي‌خواستند از مشعر خارج شوند، صبر مي‌كردند تا خورشيد از کوه ثبير نمايان شود، سپس مي‌گفتند: ثبير طلوع كرد.

اسب‌ها و شتران را سريع مي‌تاختند، ولي پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم برخلاف آن‌ها با آرامي و سنگيني، در حالي كه زبان‌شان به ذكر مشغول بود، از مشعر خارج مي‌شدند.

در اسلام وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب روز عيد قربان در مشعر الحرام و اين وقوف عبادتي است كه در آن نيت با شرايطش واجب است پس بايد نيت نمايد وقوف بين طلوع فجر تا طلوع آفتاب را.

8 . منا در عصر جاهليت

منا، در عصر جاهليت مكان مقدسي بود و بتكده‌اي براي بت‌هاي مشركان در آن احداث کرده بودند.

پيش از اسلام، اعراب جاهليت پس از فراغت از اعمال حج در منا گرد هم مي‌آمدند و به ذكر مفاخر قومي و ويژگي‌هاي نژادي مي‌پرداختند و از نيكان و تبار خود با نظم و نثر و با تكيه بر ارزش‌هاي جاهلي؛ مانند زيادي ثروت و فرزند و عشيره و... ياد مي‌کردند و از قدرت و آمادگي قبيلة خود در جنگ و دفاع و غارتگري مي‌گفتند و بر آن مي‌باليدند.

گفته‌اند واژة «منا» برگرفته از اين سخن امام رضا علیه السلام است كه فرمود: منا را از آن جهت منا خواندند كه جبرئيل به ابراهيم علیه السلام گفت: «تَمَنَّ عَلَی رَبِّكَ مَا شِئْتَ»45 هرچه از خدا مي‌خواهي آرزو كن. ابراهيم از خداوند خواست به جاي ذبح فرزندش، قوچي را بفرستد تا به عنوان فدية اسماعيل، آن را ذبح كند و خداوند آرزوي او را برآورد.46

9 . قرباني در عصر جاهليت

در عصر جاهليت، قرباني نه تنها از پليدي شرك مبرا نبود، بلكه همچون «لبيك» و نماز مشركان، با شرک آميخته بودند.

اعراب جاهليت و سران قبايل به مكه مي‌آمدند و شتر و گاو و گوسفند براي بت‌ها قرباني مي‌كردند و هنگام ذبح قرباني، نام بت‌ها را مي‌بردند.

اين نكته نيز قابل توجه است كه بت پرستان عصر جاهليت خون‌هاي حيوانات قرباني را بر سر و روي بت‌ها مي‌ريختند و منظره‌هاي بسيار زشت و پليد و تنفرآميز ايجاد مي‌کردند.

اما در اسلام خط بطلان بر اين سنت كشيده شد و قرباني فقط در روز عيد قربان، آن‌ هم تنها براي خدا و به قصد قربت و به عنوان عبادت تشريع شد و آن در راه منفعت فقرا و انفاق به كار مي‌رود؛ چنان‌كه در قرآن به آن اشاره شده است:

( وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلی‏ ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا ).47

«براي هر امتي قرباني قرار داديم تا ياد كنند نام خدا را از آنچه روزي داده شد به ايشان از شتر، گاو، گوسفند. پس خداي شما يكي است تسليم و مطيع او باشيد.»

جملة (إِلاَّ مَا يُتْلی‏ عَلَيْكُمْ) در آية اول مائده، ممكن است اشاره به جمله‌هايي باشد كه در ذيل آيه، راجع به تحريم قربانياني‌ آمده كه براي بت‌ها ذبح مي‌كردند؛ زيرا مي‌دانيم حلال بودن حيوان تنها در صورتي است كه به هنگام ذبح آن‌ها نام خدا گفته شود، نه نام بت‌ها و نه هيچ نام ديگر.

آنچه از قرباني به خدا مي‌رسد، تقوا و تبرّي از شرك و بت پرستي انسان است، نه گوشت و خون قرباني. هدف از قرباني از نظر اسلام تنها بهره‌برداري از گوشت آن نيست، بلكه امر مهم‌تر اين است كه از شعائر الهي و يكتاپرستي به وسيلة قرباني محقق شود.

قرباني نمودار معنايي مقدس و بزرگ است كه بنده در مقابل پروردگار مهربان عرض مي‌كند: خداوندا! عزيزترين و گران‌بهاترين سرماية خود را كه حيات است، در راه بندگي تو تسليم مي‌کنم و این حيات موجود زنده را كه در اختيار است، به نمايندگي از حيات خود قرار مي‌دهم؛ همانند اسماعيل كه از سوي تو قوچي به نمايندگي حيات او قربان شد و اين قرباني را برای امضاي بندگي كامل در درگاه تو مي‌سپارم كه من پيرو بندة تو ابراهيم مي‌باشم. اعراب قبل از اسلام از خوردن گوشت قرباني اكراه داشتند ولي پيامبر اسلامصلی الله علیه و آله و سلم خوردن آن را مجاز شمرد.

10. سر تراشيدن در عصر جاهليت

دو قبيلة «اوس» و «خزرج» پس از اعمال حج، به جاي آن‌كه در سرزمين منا سر بتراشند، در بازگشت به شهر خود (يثرب)، پاي بت منات (كه در راه مكه ـ يثرب، در كنار دريا قرار داشت) سر مي‌تراشيدند.48

اما در اسلام، سر تراشيدن يا حلق (طبق وظيفه) بايد در منا، پس از قرباني انجام گيرد؛ آن هم به قصد قربت.

بعضي از انحرافات در ارتباط با حج در عصر جاهليت

1. موروثي شدن بعضي از مناصب

الف: سرپرستي حجاج:

ابو سَيّاره، عُمَلية بن اَعزل بن خالد عَدواني، از شخصيت‌هاي اواخر عصر جاهليت بود و سال‌ها سرپرستي حجاج را بر عهده داشت. در آن دوران، سرپرستي حركت حجاج از مزدلفه به منا از مناصب موسم حج بود كه موروثي در خاندان عدوان، دست به دست مي‌شد و آخرين ايشان كه 40 سال اين منصب را بر عهده داشت، شعبه عميلة بن اَعزل بود.49

ب: سقايت:

از جمله امتيازاتي‌كه قريش براي خود به عنوان قبيلة برتر قائل بود، آب رساني به حاجيان از آب زمزم بود. آنان اين منصب را براي خود يك افتخار مي‌دانستند. ديگران، چون از قبيلة قريش نبودند، از ثواب آب دادن بهره‌اي نداشتند.

اما پيامبر اسلامصلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم هجرت، كه آخرين حج خود را انجام داد، امتيازات جاهلي را از ميان برد و سقايت را كه مورد علاقه هر انسان نوع دوستي بود، به عنوان يك فرهنگ عمومي اعلام کرد.

هنگامي‌كه بني عباس سقايت را حق خانوادگي خويش مي‌شمردند، قبله‌اي بر روي زمزم ساخته بودند كه قرن‌ها برپا بود و پيوسته بازسازي مي‌شد.50

در دورة سلطنت فهد، سقايت به عنوان يك مقام تشريفاتي قلمداد شد و لقب «سقاية الحاج» به خود وي اختصاص يافت.

ج: كليد داري، پرده داري و...

پرده‌داري و کليدداري خانة كعبه و ميهماني دادن به حاجيان، به قبيلة قريش اختصاص داشت و اين کارها به عنوان يك امتياز و برتري محسوب مي‌شد و ديگران از آن‌ها محروم بودند و لياقت اين گونه منصب‌ها را نداشتند؛ چرا که از قبيلة قريش نبودند!

قريش از زمان قصي (جدّ چهارم پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم)، كليدداري كعبه را از دست قبيلة خزاعه خارج كرد. مسؤوليت‌هاي مختلف مربوط به حج و زيارت و طواف؛ مانند تأمين آب براي حجاج (سقايت)، ميهمان‌داري وپذيرايي از آن‌ها (رفادت)، درباني و پرده داري كعبه (سدانت) و بالأخره نگهباني و خدمت‌گزاري كعبه (امارت) را در ميان سران و تيره‌هاي قريش تقسيم كرد و بدين وسيله براي خود امتياز وپشتوانة مذهبي تأمين كرد.51 روشن است که هدف اصلي قريش از اين منصب‌ها، برتري‌طلبي و امتيازخواهي بود و ديگران را از عمل محروم کرده بودند. آنان لباس احرام را به خود اختصاص داده بودند و در عرفه وقوف نمي‌کردند بلكه از مزدلفه به منا مي‌رفتند.

اما پيامبر اسلامصلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم هجرت اين امتيازات را لغو کرد.

2. نخوردن غذاي غير اهل حرم:

درجاهليت حاجيان ناگزير بايد از غذاي اهل حرم استفاده مي‌کردند و اين امتيازوافتخاري براي قريش در عصر جاهليت شمرده مي‌شد.

ليکن اسلام اين محدوديت را برداشت: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللهِ الَّتي‏ أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ) ؛52 «[اي پيامبر] بگو: «زيورهايي را كه خدا براي بندگانش پديد آورده و [نيز] روزي‌هاي پاكيزه را چه كسي حرام گردانيد؟»

3. تحريم چادرهاي غير چرمي:

يكي ديگر از رفتارهاي جاهلي اين بود كه زير چادرهاي غير چرمي نمي‌رفتند و آن را جايز نمي‌شمردند، ولي در اسلام اين تفكر منتفي گرديد.

4.تأخير اوقات حج:

از ديگر رسوم جاهليت‌كه در اسلام نسخ‌گرديد، موضوع «نسيء» يعني تأخير اوقات حج بود.

«نسي‏ء» اسم مصدر است، به معناي به تأخير افكندن؛ يعني يكي از ماه‌هاي حرام را به تأخير ‌افكنند و به جنگ و غارتگري بپردازند و احترام آن ماه را رعايت ننمايند و ماه بعد را محترم شمارند و آن‌را ماه حرام قرار دهند. نظر به اين‌كه ساكنان سرزمين حجاز و مكه، از جمله شعار قوميت و آيين جاهليت آنان التزام به حرمت چهار ماه حرام بوده كه عبارت از ماه رجب، ذي قعده، ذي‌حجه و محرّم است كه از جنگ و خونريزي خود داري مي‏کردند و حرمت اين چهار ماه در دين حنيف ابراهيم علیه السلام بوده و مشركان آن را به صورت شعار جاهليت در آورده و به احترام چهار ماه ملتزم بودند و چون خودداري از جنگ و غارت سه ماه متوالي و پي در پي براي آنان دشوار بود، در بعضي از سال‌ها بزرگان قبايل عرب بنا مي‌گذاشتند كه احترام ماه محرّم را رعايت ننمايند و به جنگ و انتقام بپردازند و در عوض ماه صفر را محترم شمارند و از جنگ خودداري کنند و آن ماه صفر را از ماه‌هاي حرام قرار دهند و سال ديگر، باز ماه محرم را ماه حرام مي‌دانستند به منظور اين‌كه چهار ماه حرام ـ كه از آيين و سنت ابراهيم علیه السلام بوده و به صورت آيين جاهليت بت‏پرستان در آمده ـ محفوظ بماند و شعار قومي آنان از ميان نرود و نسبت به خصوص ماه محرم مي‌توانستند آن‌را تغيير داده، ماه غير حرام بشمرند و آن‌را به طور كنايه، به نام صفر اول بخوانند؛ يعني آن‌را محترم ندانسته در عوض ماه صفر دوم را محترم شمارند و آن‌را ماه حرام قرار دهند. 53

حرام بودن چهار ماه در سال به اين انگيزه بود كه طوايف بتوانند با اطمينان و آرامش خاطر به سفرهاي تجارتي، زيارتي و به اصطلاح حج خود بپردازند.

چون موسم حج از دير زمان، ذي‌حجه بوده و از سويي به جهت تغيير ماه حج (ذيحجه) از فصلي به فصل ديگر براي حاجيان ـ كه ضمن سفر حج، تجارت نيز مي‌کردند ـ ضررهايي داشت، به اين فكر افتادند كه به نوعي اين ضرر و نقصان را جبران کنند، لذا تصميم گرفتند هر سه سال يك بار، ماه صفر را (به جاي محرم) آغاز سال قرار دهند و در نتيجه موسم حج در همه سال، به وقت معيني برقرار می‌ماند و اين عمل را «نسيء» مي‌خواندند.

در مفردات راغب آمده است: عمل نسيء، كه عرب انجام مي‌دادند از مادة «نساء» به معناي تأخير وقت آمده و آن عبارت بود از تأخير بعضي ماه‌هاي حرام به ماه ديگر و بنا به محاسبة ابوريحان بيروني، اعراب حجاز و مكه از دويست سال پيش از هجرت، در تقويم‌هايشان اين كار را اعمال مي‌كردند.54

به قول ابو معشر بلخي، عرب در هر بيست و چهار سال قمري، نُه ماه قمري كبيسه مي‌گرفتند. خلاصه اين‌که اين عمل (نسيء) در اسلام ممنوع گرديد و در قرآن آمده است:

( إِنَّمَا النَّسي‏ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللهُ ...).55

«جز اين نيست كه جابجا كردنِ [ماه‌هاي حرام‏]، فزوني در كفر است كه كافران به وسيله آن گمراه مي‏شوند، آن را يك سال حلال مي‏شمارند و يك سال [ديگر]، آن را حرام مي‏دانند، تا با شماره ماههايي كه خدا حرام كرده است موافق سازند...»

و در آيه قبل از اين آمده است:

( إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في‏ كِتابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ...).56

«در حقيقت، شمارة ماه‏ها نزد خدا، از روزي كه آسمان‌ها و زمين را آفريده، در كتاب [علمِ‏] خدا، دوازده ماه است. از اين [دوازده ماه‏]، چهار ماه، [ماهِ‏] حرام است. اين است آيين استوار، پس در اين [چهار ماه‏] بر خود ستم مكنيد...»

گويند نزول اين آيه هنگامي بود كه ذي‌حجه در وقت واقعي خود قرار داشت.

5 . حرمت سرخ كردن:

استفاده از تفت دادن (سرخ كردني) با روغن جايز نبوده است.

6 . امتيازخواهي در نصب حجر الأسود:

اعراب عصر جاهليت در هر فرصتي به دنبال امتياز و برتري طلبي بودند، حتي در حوزة دين، آن‌گاه كه كعبه به وسيلة سيل تخريب شد و قريش آن را بازسازي کردند، هركسي مي‌خواست امتياز نصب حجر الأسود را به خود اختصاص دهد تا اين‌كه اين برتري طلبي و امتياز خواهي به اختلاف كشيده شد و منجر به اين شد هر يك از سران قبايل تشتي پر از خون آوردند و دست خود را در آن فرو بردند و اين كار مانند سوگندي بود كه به موجب آن بايد بجنگند تا پيروز شوند.57

آن سيل چند سال پيش از بعثت در وادي مكه جاري شد و قسمتي ازكعبه را ويران كرد، سران قريش‌كه افتخار نگهباني كعبه را مخصوص خود مي‌دانستند به تجديد بناي آن پرداختند، در اين كار سران قوم از همه پيشي مي‌گرفتند و ديگر مردم را اجازه دخالت نمي‌دادند، همين كه خواستند حجر الأسود را در محل مخصوص آن نصب كنند براي بردن اين امتياز در ميان شيوخ كشمكش شد؛ چنان‌كه نزديك بود جوان‌ها به ميان آيند و دست به شمشير برند و خون يكديگر را در ميان بيت‌الله الحرام بريزند...! 58

نتيجه:

مناسك حج از سنن تمام انبيا، به‌ويژه حضرت ابراهيم علیه السلام بوده و همة اديان توحيدي به آن توجه داشته و عمل مي‌کرده‌اند. البته علل و انگيزه‌ها مختلف بوده و اين علت‌ها موجب شده است كه اين خاستگاه پالايش و تعالي‌خواه انسان‌ها، در پشت ابرهاي تيره و تارِ تحريف و شرك و كج فهمي و... مهجور بماند.

پيش از بعثت، کعبه، مرکز توحيد، محل نگهداري بت‌ها و مورد سوء استفادة قبايل امتياز خواه قرارگرفته بود و مناسك آن را طبق اميال و بر اساس منافع خود تغيير داده بودند تا آنجا كه در بعضي از مناسك، جز اسمي از حج باقي نمانده بود. بعضي را تعطيل کرده بودند و بالاخره روح شرك و نظام‌هاي قبيله‌گري و سرمايه داري و جهل و تقليد كوركورانه و شهوت پرستي و تحريف، بر روح توحيد غالب شده بود.

روشن است که روح تمام احكام عبادي، به ويژه مناسك حج، تقوا و پاكي از هرگونه شرك و آلودگي است. رسالت بزرگ پيامبر اسلام، زدودن غبار شرك و انحراف از كالبد اديان ابراهيمي و مبارزه با فرهنگ هاي منحط بود و با آموزش احكام و مناسك حج در آخرين سال عمرش، حج ابراهيمي علیه السلام را از بند اسارت جاهليت رهانيد و فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ».59 تمام تلاش نبيّ گراميصلی الله علیه و آله و سلم احياي قوانين ناب الهي و فرهنگ سازي بر اساس عقل و فطرت و مباني اعتقادي بوده است و در اين راه، هيچ كوتاهي نكرد. چهرة واقعي احكام الهي را بر طبق آياتي‌كه بر او نازل شده بود، بيان و اجرا کرد تا آنجاكه خداوند فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ ديناً)؛ 60 «امروز دين شما را كامل نمودم و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسنديدم براي شما اسلام را.»

متأسفانه پس از رحلت پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم زمان هدايت و رهبري كه آن حضرت تعيين كرده بود، از مسير خود خارج شد و فرايند مناسك حج همانند ساير اعمال دين براي مسلمين و جهانيان در پرده ابهام و نقصان پوشيده ماند. انسان‌ها نتوانستند ميوة شيرين حج و ساير احكام الهي را بچينند؛ چون اعمالي‌كه آلوده به شرك خفي و جلي باشد، عملي پاك و صالح نبوده و عملكرد مورد نظر را نداشته و صعودي نخواهد داشت: ( إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه‏).61 اجازه داده نشد تا پرهيزكاران اموركعبه را به دست گيرند؛ زيرا عمل پرهيزكاران نتيجه بخش بوده و مورد قبول واقع مي‌شود؛ ( إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقين‏).62

بر حاكمان اسلامي است كه گرد و غبار هرگونه شرك خفي و جلي را از دامن حج بزدايند و حج ابراهيمي را به پا دارند؛ همانگونه كه امام علي علیه السلام پس از به دست گرفتن زمام حكومت، در نامه‌اي به فرماندار مكه «قثم بن عباس» نوشت كه حج را اقامه نمايد: «أَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَج‏ّ ».63 از اين كلام امام مي‌توان استفاده کرد كه از زمان رحلت پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم تا زمان خلافت علي علیه السلام حج اقامه نشده و حج جاهلي همچنان جاري بود. حج برگزار مي‌شد، بي‌آنکه اقامه شود؛ «هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ».

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1 . آل عمران : 96

2 . آيت الله جوادي، صهباي حج، ص45

3 . قصص : 27

4 . الميزان، ج3، صص 362 ـ 361

5 . تاريخ العرب قبل الاسلام، ج5 ، ص214

6 . الاصنام الكلبي، مجموعه مقالات ارشاد اسلامي.

7 . وسائل الشيعه، ج1، ص 465

8 . حج : 71

9 . انعام : 100

10 . لسان العرب، ج2، ص 402

11 . تاريخ صدر اسلام، ص 40

12 . فرقان : 63

13 . مائده : 50

14 . آل عمران : 154

15 . احزاب : 33

16 . ترجمة المیزان، ج16، ص462

17 . فتح : 26

18 . اخبار مكه، ج 1، ص 72

19 . السيرة الحلبيه، ج 1، ص 13

20 . بهج الصباغه، ج2، ص 147

21 . تاريخ اسلام، از بعثت نبوي تا حكومت علوي، ص 65

22 . مسعودي، مروج الذهب، ج 2، ص 29

23 . گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص527

24 . ابن هشام، اليسرة النبويه، ج 1، ص 88

25 . كافي، ج4.، ص319

26 . وسائل الشيعه، ج8 ، ص222

27 . وسائل الشيعه، ج11، ص307

28 . صهباي حج، ص135

29 . «بلوغ الارب في معرفة أحوال العرب».

30 . سيد جعفر شهيدي، تاريخ تحليلي اسلام، ص 99

31 . يحيي نوري، اسلام آرا و عقايد جاهليت، ص288

32 . تاريخ يعقوبي، ج1، ص332

33 . صهباي حج، صص376 ـ 275

34 . انفال : 35

35 . يحيي نوري، اسلام و عقايد و آراء جاهليت، ص286

36 . الأصنام، ج1 ، ص3

37 . حلبي، السيرة الحلبيه، ج 3، ص 317

38 . بقره : 158

39 . صهباي حج، ص 402

40 . البيان و التبيين، ج1 ، ص434

41 . واقدي، المغازي، ج 3، ص 1104

42 . همان، ص 1104

43 . واقدي، المغازي، ص 1102

44 . سنن ترمذي، ج 5 ، ص214، ش 2975

45 . وسائل الشيعه، ج16، ص355

46 . عيون اخبار الرضا علیه السلام ، ج2، ص91

47 . حج : 36

48 . هشام كلبي، الاصنام، ص 13، ترجمه سيد محمد رضا جلالي نائيني، 1348

49 . ابن هشام، ج1، ص128 ؛ طبري، ج2، ص286

50 . رسول جعفريان، آثار اسلامي مكه و مدينه، ص104

51 . مهدي پيشوايي، تاريخ اسلام، ص94

52 . اعراف : 32

53 . انوار درخشان، ج 9، ص20

54 . مجله دانشكده ادبيات مشهد، شماره 53

55 . توبه : 37

56 . توبه : 36

57 . جعفر شهيدي، تاريخ تحليلي اسلام، ص 40

58 . پرتوي از قرآن، ج3، ص 196

59 . عوالي اللئالي، ج1، ص215

60 . مائده : 3

61 . فاطر : 10

62 . مائده : 27

63 . نهج البلاغه، نامه 67